

سیاست انگلستان در ایران

British Policy in Persia, ۱۹۱۸-۱۹۲۵,
Houshang Sabahi, bibliography, index.
London: Frank Cass, ۱۹۹۰-۲۴۹ PP.,

● تالیف: مارک گاسیروفسکی
● دانشگاه ایالتی لونتزیانا

● منبع:

Iranian studies Volume ۲۶, Number ۳-۴,
Summer/Fall ۱۹۸۲.

● مارک گاسیروفسکی

ترجمه: منصور چهارزی

سیاست بریتانیا در ایران، کتابی نظری است. تمرکز عمده این کتاب بر تلاش‌های سیاستمداران بریتانیایی جهت بسط نفوذ در ایران از روزهای پایانی جنگ جهانی اول تا زمان تحکیم پایه‌های حکومت توسط رضاخان (بعداً رضاشاه) قرار دارد. در طول کتاب، سعی بر این است که نکات تیره و حوادث این دوره که درباره آن‌ها اطلاعات اندکی وجود دارد، روشن گردد. این رویدادها شامل فعالیت‌های میرزا کوچک‌خان جنگلی و سایر انقلابیون نخستین ایران، تلاش‌های گاه و بی‌گاه اتحاد جماهیر شوروی برای نفوذ در حوادث ایران و - از همه مهم‌تر - چگونگی به قدرت رسیدن سریع رضاخان است. تحقیق در این کتاب بسیار دقیق صورت گرفته به گونه‌ای که آن را در سطح بالایی قابل مطالعه ساخته است. اگرچه سبک تشریحی نویسنده ممکن است سبب گردد که برخی از خوانندگان آرزو نمایند که ای کاش نقشه‌های روشن‌تر برای گذر از پیشه‌زار انبوه دسیسه‌های بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی در ایران، در اختیار داشتند.

نقش اول منفی این نمایش را جورج کروزن (George Curzon) ایفا می‌نماید. یکی از مقامات بلندپایه وزارت امور خارجه بریتانیا در سراسر دوره مورد تحقیق، که به عنوان جوهره واقعی امپریالیست در دوره افول قدرت بریتانیا ترجمان گردیده است. هدف اصلی کروزن در ایران تا آن زمان این است که در اوایل سال ۱۹۲۴ م. به عنوان وزیر امور خارجه بریتانیا منصوب گردید، چیره ساختن

بریتانیا بر این کشور به منظور پاسداری از خلیج فارس و امکان دستیابی غرب به هندوستان در برابر پیشرفت‌های احتمالی اتحاد جماهیر شوروی بود. برای نیل به این مقصود، او برنامه‌های زیر را به اجرا درآورد:

۱) انعقاد عهدنامه بی‌نتیجه ۱۹۱۹ م. بین انگلستان و ایران؛

۲) لشکرکشی‌های ناموفق برای حفظ پادگان‌های بریتانیا در ایران؛

۳) تلاش - مجدداً ناکام - در تقویت قبایل متحد بریتانیا در جنوب ایران، علیه کوشش‌های رضاخان برای تثبیت قدرت حکومت مرکزی در سراسر کشور.

قروپاشی نهایی این تلاش ملولانی مدت برای تسلط بریتانیا در ایران به این منجر شد که سرانجام سیاستمداران بریتانیایی ایران را به عنوان دولتی حائل بین دو قطب نیرومند به رسمیت بشناسند. این نقطه نظر لزوماً بیان‌کننده این مطلب است که بریتانیا در نهایت ایران را به عنوان کشوری نسبتاً قوی و به میزان زیادی مستقل، پذیرفت.

سه مطلب مهم به روشنی در این کتاب آشکار می‌گردد. اول، از گزارش نویسنده روشن می‌گردد که دوره تحت بررسی (۱۹۲۵-۱۹۱۸ م.) نشان‌دهنده پایان استیلای امپراتوری بریتانیا در ایران بوده است. در بخش نخست این دوره مقامات بریتانیایی گستاخانه حاکمیت ایران را نادیده گرفته و به میل خود، با به حرکت درآوردن

نیروهایشان و تقریباً با تحمیل عهدنامه ۱۹۱۹ م. به دولت بدلقابل ایران، آن را عملاً تضعیف می‌کردند. در سال ۱۹۲۴ م. دولت بریتانیا در برابر حمله رضاخان به قبایل جنوب فقط نظاره‌گر بود. پایان قطعی سلطه بریتانیا یک نسل بعد تحقق یافت و آن زمانی بود که تلاش‌های بریتانیا برای خشی نمودن حرکت دکتر مصدق، نخست‌وزیر ایران، در راستای ملی ساختن شرکت نفتی ایران و انگلیس بی‌نتیجه ماند و در اگوست ۱۹۵۳ م. به کوتاهی که از سوی آمریکاییان طرزریزی شده بود، منجر گردید. دوم، نویسنده روشن می‌سازد که تهدید کمونیست از سوی مسکو ظاهراً برای مقامات آمریکایی و بریتانیایی در طول سال‌های ۲۵-۱۹۱۸ بسیار نگران‌کننده و قابل درک بود. درست همان‌طور که پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز این نگرانی به همین صورت وجود داشت. سرانجام، از گزارش نویسنده به وضوح چنین برمی‌آید که بریتانیا هیچ نقشی در به قدرت رسیدن رضاخان، که به طور گسترده همه به این موضوع معتقد بودند، نداشته است. بلکه، در اصل آن‌ها از رضاخان وحشت داشتند و به طرق مختلف علیه وی اقدام می‌کردند و فقط پس از این که کروزن از سمتی که داشت کناره کشید و هیچ چاره دیگری برای بریتانیا باقی نماند، تسلیم موقعیت رضاخان گردید و با به قدرت رسیدن وی موافقت نمود.